

روش‌شناسی پاسخگویی به نظریه تنافی ادله عصمت انبیا با ظاهر آیات قرآن

غلامعلی سنجری*

چکیده

عصمت انبیا از جمله باورهای بنیادین مسلمین است. از نظر شیعه انبیا از هر گناهی کبیره، صغیره، گناه در خلوت و علنی، اشتباه و هر لغزشی که موجب ترک اعتماد انسان به نبی شود، معصوم هستند. عالمان شیعه برای این مهم به دلیل اعتماد تمسک جسته‌اند. ایشان بر این باورند که دلیل اعتماد با تقریرات مختلفش توان اثبات ادعای عصمت به تمام مصادیقش را دارد. اما شیعه برای اثبات عصمت، باید تناقض بین ادله و آیات قرآن که به نوعی دال بر عدم عصمت انبیا می‌باشد را حل کند. این مقاله با روش تحلیلی تفسیری علاوه بر ارائه شیوه صحیح پاسخگویی به تناقض مذکور (= استفاده از روایات و تفسیر قرآن به قرآن و عقل) جواب مقاله‌ای که روش ترک‌اولی در جواب‌گویی به این تناقض را کافی ندانسته را نیز بررسی کرده است و به این نتیجه رسیده است که نویسنده مقاله مذکور برداشت صحیحی از ترک‌اولی نداشته است، چراکه وی ترک‌اولی را ترک فعل خوب می‌داند و ترک فعل خوب از انبیا شایسته نیست؛ درحالی که فعل آدم ﷺ را می‌توان به گناه تکوینی تفسیر کرد و نه ترک‌اولی، از این رو استدلال‌های وی نیز صائب به نظر نمی‌رسد.

واژگان کلیدی: عصمت، ترک‌اولی، خطاهای انبیا، تناقض.

مقدمه

عصمت انبیا یکی از مباحث کلامی است که مستند به دلیل عقل و نقل می‌باشد. ادله‌ای که نه تنها پیامبران را از گناه مصون می‌داند بلکه توان اثبات عدم لغزش و خطا و نسیان از ساحت قدسی انبیا را نیز دارند. شیعه تنها گروهی است که قائل به عصمت انبیا به گستردگی معنی مزبور می‌باشد. تمام فرق اسلامی در عصمت انبیا نظری غیر از نظر شیعه دارند؛ از این رو در برخورد با برخی آیات قرآن به تنافی نخواهند رسید تا در صدد توجیه و یا تفسیری همگن باشند؛ اما امامیه که به جد پای استدلال خود بر عصمت انبیا مانده است، نیاز به تفسیر و تأویل‌های زیادی دارند که تنافی ولو ظاهری با برخی از آیات قرآن را بررسی کند. این مهم تنها با عقل به سرانجام نمی‌رسد؛ بلکه با کمک اخبار اهل بیت علیهم‌السلام: که مفسران واقعی قرآنند و همچنین توجه به دیگر آیات قرآن، قرین توفیق خواهد بود. در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که با ادله عصمت بنا بر ظاهر قابل جمع نیست؛ در تبیین، تأویل، و تفسیر قرآن کریم اگر کوچکترین خطایی صورت پذیرد و یا مقصود اهل بیت علیهم‌السلام درک نشود، ممکن است ضربه سختی به عقاید صحیح وارد شود؛ از این رو هر کس نمی‌تواند وارد این مقوله شود، هستند کسانی که با عدم درک برخی روشها و یا عدم درک برخی اصطلاحات از جمله ترک‌اولی در حل معمای عدم جمع بین ظاهر آیات و ادله عصمت ناکارآمد بوده، حتی شیعه را به نداشتن استراتژی در حل این مهم مورد اتهام قرار داده‌اند. مقاله «نقد و بررسی راهکار «ترک‌اولی» در توجیه خطاهای انبیا نوشته دکتر حسین اترک» از این دست مقالات است. ایشان برای ترک‌اولی معنایی مشابه کراهت در نظر می‌گیرد و بر این باور است که انبیایی چون حضرت آدم علیه‌السلام، حضرت یوسف علیه‌السلام یا دیگر انبیایی که در نظر شیعه ترک‌اولی کرده‌اند کاری کراهت‌آمیز انجام داده‌اند؛ و پُر واضح است که کراهت و ارتکاب آن، اعتماد مردم را از نبی سلب می‌کند؛ از طرفی دلیل اعتماد که تنها دلیل قوی شیعه بر عصمت انبیا بود به خاطر ارتکاب کراهت به چالش کشیده می‌شود و شیعه دستش از دلیل عقلی خالی می‌شود. گرچه برای جواب مقاله مذکور مقاله‌ای مستقل باید نگاشت، اما به نظر می‌رسد با ارائه



روش‌شناسی در پاسخگویی به رفع تهافت می‌توان در ضمن جواب نویسنده مقاله مذکور را نیز داد و نشان داد که اولاً ترک‌اولی در داستان حضرت آدم علیه السلام به معنایی که ایشان اشاره می‌کنند (نوعی لغزش) نیست؛ ثانیاً در تفسیر آیات به‌طور کلی و مخصوصاً این دست آیات باید توجه ویژه‌ای به روایات داشت تا مبادا به ورطه گمراهی افتاد. مقاله پیش‌رو ضمن جواب‌گویی به عدم تهافت بین ظاهر برخی از آیات قرآن و ادله عقلی، سعی در روش‌شناسی در جواب‌گویی به این مهم نیز دارد.

پیشینه و نوآوری

در خصوص عصمت نبی و ادله آن مقالات زیادی نوشته شده است؛ اما اولاً: هریک به ادله وحل تهافت بین ظاهر آیات و عصمت یکی از انبیا پرداخته است. ثانیاً: هیچیک از مقالات و کتب در صدد تعلیم روش‌شناسی حل شبهات نبوده‌اند؛ ثالثاً و مهم‌تر اینکه هیچیک در صدد جواب به مقاله «نقد و بررسی راهکار «ترک‌اولی» در توجیه خطاهای انبیا نوشته حسین اترک» نبوده‌اند. مقاله «حضرت آدم علیه السلام و گناه در مرتبه عشق» نوشته زهرا توکلی و مجید صادقی حسین‌آبادی، قبسات، زمستان ۱۳۹۵، شماره ۸۲؛ مقاله «هم» یوسف علیه السلام در پرتو روایات اهل بیت علیهم السلام» نوشته شادی نفیسی و فاطمه‌سادات میرهاشمی، علوم قرآن و حدیث، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، سال دوم، شماره ۲؛ مقاله «عصمت رسول خدا در قرآن کریم» نوشته محمدجواد پیرمرادی، مصباح، بهمن و اسفند، ۱۳۸۵، شماره ۶۷؛ مقاله «نقد دیدگاه مفسران در مورد استغفار پیامبر از گناه در آیه ۵۵ غافر» نوشته سید محمود طیب‌حسینی، مطالعات تفسیری، پاییز ۱۳۹۳، شماره ۱۹؛ البته نکته قابل تأمل در مقاله «نقد و بررسی راهکار «ترک‌اولی» در توجیه خطاهای انبیا نوشته حسین اترک» این است که تمام شقوق مطروحه برای ترک‌اولی همان شقوقی است که در مقاله «نقد و بررسی آرای مفسران در ترک‌اولی نوشته عبدالرضا زاهدی» بیان شده است.

در خصوص رفع تناقض بین ظاهر آیات و ادله عصمت، کتبی از قبیل عصمة الأنبياء نوشته سیدمرتضی؛ عصمت انبیا نوشته آیت‌الله محمدهادی معرفت؛ عصمة الأنبياء فی القرآن الکریم نوشته آیت‌الله جعفر سبحانی؛ تفسیر موضوعی جلد ۹ نوشته

آیت‌الله جوادی‌آملی و... نوشته شده است ولی هریک با تفصیل به این امر پرداخته‌اند؛ مزیت این مقاله اختصار با تأمین اهداف یاد شده است که در کتب مذکور موجود نمی‌باشد.

نوآوری این مقاله؛ اولاً: ادله‌ی عقلی عصمت انبیا به شکل منطقی بیان شده است و جواب رفع تناقض بین ظاهر آیات و ادله عصمت با فراوانی بیشتری در این مقاله مطرح شده است. ثانیاً: این مقاله با استفاده از جواب‌های گوناگونی که اندیشمندان بزرگ کلامی با برداشت از روایات داشته‌اند سعی در پاسخگویی صحیح و بیان آن داشته است که اگر کسی به دنبال روش‌شناسی و جواب صحیح باشد با مراجعه به این مقاله می‌تواند به طریقه ثواب برسد. ثالثاً: در ضمن بیان روش صحیح در پاسخگویی می‌توان به معنی صحیح «ترک‌اولی» نیز دست یازید؛ در نتیجه به لغزشی که در مقاله «نقد و بررسی راهکار «ترک‌اولی» در توجیه خطاهای انبیا» نوشته حسین اترک، وجود دارد پی برد.

گزارش مختصر از مقاله «ترک‌اولی»

مقاله نقد و بررسی راهکار «ترک‌اولی» در توجیه خطاهای انبیا نوشته دکتر حسین اترک می‌باشد. نویسنده ضمن بیان اینکه ترک‌اولی خود یک لغزش به حساب می‌آید در صدد است تا جمع بین دلیل نقض غرض و یا اعتماد که شیعه آن را مهمترین دلیل خود بر عصمت انبیا می‌داند را با ترک‌اولی تناقض آمیز بشمارد. نویسنده برای ترک‌اولی شقوقی را بیان می‌کند و در آخر به این نتیجه می‌رسد که نمی‌توان ترک‌اولی را به غیر از معنی لغزش تفسیر کرد. ناگفته نماند که تمام شقوق بیان شده در این مقاله در خصوص ترک‌اولی چیزی اضافه بر شقوق مطرح شده در مقاله «نقد و بررسی آرای مفسران در ترک‌اولی نوشته عبدالرضا زاهدی» که سالها قبل از مقاله مذکور به رشته تحریر در آمده است نمی‌باشد. به‌رحال جناب اترک به‌خاطر ایجاد تناقض در جمع بین ادله عصمت و قائل شدن به ترک‌اولی در انبیا، شیعه را دچار چالشی بزرگ در رفع تنافی بین ظاهر آیات دال به لغزش انبیا و بین ادله عقلی بر عصمت انبیا، می‌داند. اصطلاح ترک‌اولی از طرف شیعه جعل اصطلاحی است برای توجیه عصیان

که قرآن به انبیا نسبت می‌دهد، حال اگر ترک‌اولی به لغزش ترجمه شود، قطعاً دست شیعه از توجیه این آیات خالی می‌شود و دلیل اعتماد نیز علیل می‌شود.

در خلال بحث نشان خواهیم داد که با مراجعه به کلام اهل‌بیت علیهم‌السلام و تفسیر صحیح از ایشان نیازی به توسل به ترک‌اولی نیست؛ علاوه بر اینکه از فراوانی آیاتی که آورده می‌شود می‌توان به شیوه‌ای صحیح در جوابگویی در رفع تنافی بین ظاهر برخی آیات و دلیل عقلی عصمت دست یافت. به‌عنوان مثال در جریان حضرت آدم علیه‌السلام اگر گناه وی را گناه تکوینی بدانیم، آدم علیه‌السلام نه تنها ترک‌اولی نکرده است، بلکه کاری را که انجام داده است که واجب بوده است. در این مقاله به مواردی که در مقاله حسین اترک به‌عنوان ترک‌اولی اشاره و سپس نقص گرفته شده است، پرداخته می‌شود که مواردی که نویسنده آن مورد را به ترک‌اولی تفسیر کرده است، می‌توان با مراجعه به روایات به غیر ترک‌اولی تفسیر کرد و یا ترک‌اولی معنایی دارد که ایشان به آن معنی متفطن نشده‌اند.

واژه‌شناسی

۱. عصمت در لغت

واژه عصمت از ماده «عصم» در کلام عرب به معانی: منع و بازداشتن، (فراهیدی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۳؛ جوهری، ۱۹۸۶م؛ ابن‌منظور، ۱۳۷۵ق، ج ۱۳، ص ۴۰۳) حفظ و نگهداری، (ابن‌منظور، ۱۳۷۵ق، ج ۱۳، ص ۴۰۴؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۱۱۶) به دست آوردن و کسب کردن، (ابن‌منظور، ۱۳۷۵ق، ج ۱۳، ص ۴۰۷) آمده است؛ که بازگشت همه معانی به یک اصل واحد است و آن، «حفظ و منع» است؛ (ابن‌فارس، ۱۳۹۱ق، ج ۴، ص ۳۳۱)؛ زیرا چنگ زدن و پناه بردن به چیزی، باعث دفع عوامل شرّ و بدی و در نهایت حفظ می‌گردد.

۲. عصمت در اصطلاح

عصمت در اصطلاح متکلمان قدرت خدا دادی بر انجام ندادن فعل قبیح را عصمت گویند. (شیخ مفید، ۱۳۷۲، ص ۶۶؛ علامه حلی، ۱۳۶۵، ص ۳۷) گرچه برخی از علمای اهل سنت تصریح کرده‌اند که اگر عصمت و این لطف خفی نبود، معصوم دچار خطا

می‌شد. (همدانی معتزلی، [بی تا]، ج ۲، ص ۷۳۵) آنچه از تعاریف بین عالمان اهل سنت می‌توان به دست آورد این است که معتزله و اشاعره، عصمت را عدم توانایی بر معصیت و قدرت بر طاعت ذکر کرده‌اند، در حالی که شیعه، معتقد است که عصمت، عدم قدرت بر معصیت نیست و با وجود آن فرد مکلف، قدرت بر ترک طاعت و فعل معصیت دارد؛ ولی شخص معصوم با قدرت و اختیار خودش مرتکب گناه و خطا نمی‌شود. مراد از عصمت در علم کلام و این مقاله، نیرویی است که انسان را از ارتکاب گناه و خطا و اشتباه بازمی‌دارد؛ بنابراین فرد معصوم کسی است که در سخت‌ترین شرایط نیز گناه یا خطا نمی‌کند (سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۳۲۶؛ شیخ طوسی، ۱۳۵۹، ص ۳۶۹؛ ایچی، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۳۸۶).

دلیل عقلی بر عصمت انبیا

یکی از دلایل عقلی که برای اثبات عصمت پیامبران بیان می‌شود، «دلیل اعتماد یا نقض غرض» است (شبر، ۱۴۲۴ق، ص ۱۳۶؛ حسینی تهرانی، ۱۳۶۵، ص ۶۴۹-۶۵۰). در اینجا به مقدمات این دلیل اشاره می‌شود:

مقدمه اول: خداوند حکیم است و حکیم کار بیهوده نمی‌کند؛

مقدمه دوم: هدف از خلقت انسان رسیدن به کمال است؛

مقدمه سوم: کمال نهایی بدون پیروی از انبیا حاصل نمی‌شود؛

مقدمه چهارم: اگر انبیا معصوم نباشند، مردم به آنها اعتماد نمی‌کنند در نتیجه پیروی نمی‌کنند؛

مقدمه پنجم: اگر مردم از انبیا پیروی نکنند، نقض غرض می‌شود؛

مقدمه ششم: نقض غرض بر حکیم محال است؛

نتیجه: انبیا باید معصوم باشند.

پیروان اهل بیت علیهم السلام بر این باورند که این دلیل می‌تواند عصمت در تمام شقوق گناه، خطا و نسیان و... را اثبات کند؛ چراکه در مورد سخت‌ترین حالت یعنی گناه خفی نیز این دلیل کارساز است. خداوند باید کسی را برای نبوت انتخاب کند که پیروان حتی احتمال گناه مخفی را نیز بر وی محال بدانند. وانگهی اگر خداوند مخیر باشد در

انتخاب نبی که احتمال گناه و یا خطای مخفی برایش داده می‌شود و شخصی که حتی احتمال گناه یا خطای مخفی نیز داده نمی‌شود، قطعاً خدای حکیم شق دوم را انتخاب می‌کند. این جواب برای کسانی که خطا یا نسیان را برای نبی جایز می‌دانند نیز کارآیی دارد؛ چراکه اعتماد به انسانی که در امور کوچک خطا یا نسیان می‌کند به مراتب سخت‌تر است از اعتماد به نبی در امر عظیمی به‌نام رساندن وحی؛ پس خطا و نسیان نیز مثل گناه بر نبی جایز نیست.

بیان دیگر دلیل اعتماد:

الف) عدم کمال پیامبر غیر معصوم

مقدمه اول: پیامبر غیر معصوم قطعاً به کمال نرسیده است؛

مقدمه دوم: کسی که به کمال نرسیده نمی‌تواند انسان‌ها را به کمال برساند؛

مقدمه سوم: اگر لازم است انسان‌ها به کمال برسند باید نبی معصوم باشد؛

نتیجه: پیامبر باید معصوم باشد (ر.ک: مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۱۸۱).

ب) تناقض در گفتار و رفتار پیامبر غیر معصوم

علامه حلی در این مورد می‌نویسد:

«متابعت انبیا در تمام اقوال ایشان به دلیل ثابت شده است. چنانچه معصیتی هم از ایشان صادر شود، باید مردم در آن امر او را متابعت و پیروی کنند و امر به متابعت در معصیت، محال است؛ زیرا معصیت، قبیح است و امر به قبیح، قبیح می‌باشد و صدور آن از حکیم، محال است.» (علامه حلی، ۱۳۶۵، ص ۳۷).

دلایل نقلی بر عصمت انبیا

علاوه بر دلیل اعتماد، برخی آیات قرآن و روایات نیز بر عصمت انبیا دلالت دارد. که به برخی اشاره می‌شود:

الف) قرآن و لفظ «مخلص»

در قرآن از افرادی که خدا آنان را خالص کرده نام برده است. در آیات دیگر از عدم تسلط شیطان بر آنها یاد کرده است؛ به همین دلیل آنها را معصوم می‌دانیم. «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ»؛ شیطان گفت: قسم به عزت خداوند

همه انسان‌ها را گمراه می‌کنم؛ مگر انسان‌های مخلص را. (ص: ۸۲ و ۸۳) از سوی دیگر، شماری از انبیا دارای این صفت خوانده شده‌اند: «وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ * إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ»؛ به یادآور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را؛ آنان دارای دست‌ها (قدرت) و صاحب دیده‌ها (بینش) بودند. ما آنان را با خلوص ویژه‌ای خالص کردیم و آن، یادآوری جهان آخرت است. (ص: ۴۵ و ۴۶) در آیه‌ای دیگر نیز گفته شده که علت مصونیت حضرت یوسف در آن شرایط سخت، مخلص بودن او بوده است: «ذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ این گونه بدی و گناه را از او دور کردیم؛ به درستی که او از بندگان مخلص ماست (یوسف: ۲۴).

ب) دستور اطاعت مطلق از انبیا

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و پیامبرانش و اولی الامر اطاعت کنید (نساء: ۵۲).

در این آیه خداوند متعال فرمان داده تا انسان از همه دستورات انبیا اطاعت کند. اگر فرض کنیم پیامبران در رفتار یا گفتار یا حتی عقاید خود اشتباهی (حتی اشتباه ناخواسته) داشته باشند، در حقیقت خداوند به او دستور داده که از گناه و اشتباه تبعیت نکند؛ درحالی که خداوند حکیم چنین کاری انجام نمی‌دهد و مردم را به گمراهی دستور نمی‌دهد.

از آیات یاد شده می‌توان عصمت برخی انبیا را اثبات کرد؛ مثلاً از آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۲) عصمت پیامبر اسلام ﷺ اثبات می‌شود و از آیه‌ای که درباره مخلصین است، عصمت برخی انبیا که نامشان آمده است، اثبات می‌شود. اما از آیات دیگر می‌توان عصمت همه انبیا الهی را اثبات کرد: «وَسَلَامٌ عَلَي الْمُرْسَلِينَ»؛ و سلام و درود خداوند بر پیامبران و فرستادگان الهی. (صافات: ۱۸۱) در این آیه خداوند بر مرسَلین سلام می‌دهد و مقام سلام، مقام امنیت و سلامت از هر عیب و نقصی است و خداوند را از آن جهت سلام می‌نامیم که از هر عیب و نقص،

دور است و او تنها به انبیا و اهل بیت پیامبر ﷺ سلام داده و تنها ایشان را به این مقام رسانده است. شاید کسی بگوید در این آیه خداوند فقط به مرسلین سلام کرده و ایشان را به مقام سلامت رسانده است. در پاسخ می‌گوییم در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ»؛ (ای رسول) بگو: ستایش مخصوص خداست و سلام خاص بر بندگان برگزیده خدا (نمل: ۵۹).

در این آیه خداوند تمام کسانی را که برگزیده، به مقام سلام و امنیت رسانده است. شاید این آیه بهترین آیه‌ای باشد که با آن می‌توان عصمت تمام انبیا را با نقل اثبات کرد. [۱]

حال که با ادله عقلی و نقلی به این نتیجه رهنمون شدیم که انبیا از هر نوع گناه، خطا و نسیان معصوم هستند، باید به رفع تنافی بین ظاهر آیات قرآن و نتیجه این ادله پردازیم؛

رفع تنافی بین ظاهر آیات و ادله عصمت

بررسی شبهه عصمت حضرت آدم ﷺ

در داستان حضرت آدم ﷺ است که شیطان آن حضرت ﷺ را وسوسه کرد و فریب داد: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ»؛ (طه: ۱۲۰) پس ایشان از درختی که استفاده از آن ممنوع بود، «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ (بقره: ۳۵) تناول کرد، «فَأَكَلَا مِنْهَا»؛ (طه: ۱۲۱) و بدین سبب از بهشت، بیرون شد، «فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» [۲] (بقره: ۳۶). یکی از اشکالات این است که آیا این مسئله با عصمت انبیا منافات ندارد؟

در پاسخ باید گفت که نهی الهی در داستان حضرت آدم ﷺ، نهی ارشادی بوده است، نه مولوی. نهی مولوی به این معناست که خدا به انجام کاری امر می‌کند یا انسان را از آن نهی می‌نماید. در این موارد، اگر کسی به دستورات خداوند عمل نکند، مرتکب گناه شده و دیگر معصوم نیست. نهی ارشادی دستوری است که نشان‌دهنده رابطه یک عمل با نتیجه‌اش می‌باشد؛ مثل اینکه کسی بگوید: نظافت را رعایت کن تا سالم بمانی. این جمله به این معناست که بین سلامت و رعایت بهداشت رابطه وجود دارد.

در داستان حضرت آدم علیه السلام، مسئله نهی از خوردن درخت و خروج از بهشت، بیان‌کننده یک امر و واقعه تکوینی است که به این صورت بیان شده است. با توجه به واژه «تکوینی» در جوابگویی به شبهه حضرت آدم علیه السلام و توضیح بیشتر می‌توان به لغزش مقاله حسین اترک پی برد که بعد از بیان نکاتی به آن اشاره خواهد شد.

برای توضیح مطلب باید به نکات زیر توجه کرد:

نکته اول: حضرت آدم علیه السلام در دنیا خلق شد. آیات قرآن بیان می‌کند که ایشان از خاک آفریده شد؛ سپس خداوند متعال در او روح دمید. «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ * فَاذْأَسْوَيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری از گل خواهم آفرید پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید (ص: ۷۱ و ۷۲).

با توجه به اینکه خلقت آن حضرت علیه السلام، آفرینش اول است و همچنین روح ایشان، از هر نوع آلودگی پاک بوده؛ به همین سبب توجه آن حضرت به عالم ملکوت بسیار محکم بود؛ بلکه غرق در آن نعمت‌های ملکوتی و معنوی و توجه به خداوند بود. خداوند از این حالت معنوی، به بهشت تعبیر می‌کند؛ «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا»؛ و گفتیم: ای آدم! تو با جفت خود در بهشت جای‌گزین و در آنجا از هر نعمت که بخواهید فراوان برخوردار شوی (بقره: ۳۵).

نکته دوم: حضور در این حالت معنوی، به خودی خود، کمالی است عالی و سعادت‌ی است برای حضرت آدم علیه السلام که نباید از آن خارج شود؛ لذا به ایشان امر شد: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» و گفتیم: ای آدم! تو با جفت خود در بهشت جای‌گزین (بقره: ۳۵).

نکته سوم: اثر طبیعی و تکوینی توجه به خواسته‌های مادی و جسمانی، کاهش این حالت معنوی است.

نکته چهارم: حکمت الهی اقتضا می‌کرد که پس از آدم علیه السلام نیز انسان‌های دیگری متولد شوند و تولد انسان‌ها حاصل نمی‌شد، مگر اینکه آن حضرت از حالت کامل معنوی بیرون آمده و توجه به تدبیر بدن و امور دنیایی داشته باشد.

از این رو خداوند این واقعه تکوینی را بیان می‌کند که ای آدم! گرچه باید به دنیا توجه کنی و این نحوه خلقت توست و باید انسان‌های بعدی به دنیا بیایند، ولی اثر و نتیجه تکوینی این توجه به دنیا و امور بدن، موجب کاسته شدن و خروج از آن حالت معنوی است. در قرآن کریم از این واقعه تکوینی با آیه «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ و نزدیک به این درخت نشوید که در نتیجه از ستمکاران خواهید شد (بقره: ۳۵) تعبیر شده است.

کسی که در اوج پاکی و قداست و معنویت باشد، سپس مقداری از آن را از دست دهد، هرچند به قدر توجه به دنیای حلال، این را برای خود گناه می‌داند. لذا در قرآن کریم، خروج از این حالت لطیف را با تعبیراتی گوناگون بیان می‌کند.

یک جا از زبان حضرت آدم و حوا^۸ فرموده است: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» خداها، ما بر خویش ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحمت و رأفت نفرمایی سخت از زیانکاران خواهیم بود (اعراف: ۲۳).

و در جای دیگر می‌فرماید: «فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ که از ستمکاران خواهید بود. و در جای دیگر آمده است: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»؛ و آدم نافرمانی خدای کرد و گمراه شد (طه: ۱۲۱).

که همه این تعبیرات ظلم، آمرزش گناه، خسران، معصیت و گمراهی، بیان‌کننده گناه و ذنب تکوینی است. [۳]

آنچه در مقاله نقد و بررسی راهکار ترک‌اولی در توجیه خطای انبیا از معنی ترک‌اولی آمده است نادرست است؛ چرا که ترک‌اولی را منحصر در ترک امری راجح دانسته و هر کس امر راجح را ترک کند مرتکب خطا شده است؛ در حالی که آدم علیه السلام تکویناً باید به امور مادی از قبیل خوردن و آشامیدن و... توجه می‌کرد و اگر توجه نمی‌کرد یا باید ملک می‌بود و یا از این دنیا به خاطر گرسنگی می‌مرد. و اگر خدا فرمود لا تقربا هذه الشجرة نه به این معنی است که نباید بخورد و یا نباید بیاشامد، بلکه خداوند به آدم علیه السلام گوشزد می‌کند که رابطه تکوینی خوردن و آشامیدن خروج از این حالت معنوی است که اکنون دارا می‌باشی؛ البته باید و واجب است که توجه کنی و اگر توجه به امور نفسانی نکنی گناهی نابخشودنی است و نتیجه‌اش چیزی جز مرگ نیست؛ پس

در مورد آدم علیه السلام ترک‌اولی نه به معنی ترک امری راجح است، بلکه ترک‌اولی به معنی ترک امری است که باید ترک کند و تکویناً نمی‌تواند ترک نکند.

گریه‌ها و هبوط حضرت آدم علیه السلام برای یک امر ضروری نیست؛ بلکه برای خروج از آن حالت معنوی است که به هر حال از دست داده است گرچه این فقدان برای انجام امری واجب باشد. گریه آدم علیه السلام برای بازگشت به همان حالت است؛ حضرت آدم علیه السلام می‌داند که از این حالتی که بیرون آمده است قابل بازگشت است و به خاطر امری طبیعی از این حالت خارج شده است. زین پس آدم علیه السلام باید با وجود عوامل طبیعی به آن حالت باز می‌گشت که البته کاری است بس مشکل؛ از این رو خداوند به وی راه بازگشت به حالت اولیه را با کمک و روش پیامبر خاتم و اهل بیتش نشان داد «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت [و با آنها توبه کرد.] و خداوند توبه او را پذیرفت چراکه خداوند توبه‌پذیر و مهربان است. که بحث در این خصوص مفصل است و باید به کتب تخصصی مراجعه کرد. [۴]

شبهه و جواب گناه حضرت موسی علیه السلام

در سرگذشت حضرت موسی علیه السلام آمده است: روزی ایشان فردی قبطی [۵] را دید که انسان ضعیفی را آزار می‌داد. حضرت موسی علیه السلام برای کمک به آن فرد ناتوان، با قبطی درگیر شد و مشتتی به او زد. بر اثر این مشت، آن قبطی کشته شد و حضرت موسی علیه السلام از مصر گریخت:

«فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ»؛ در آنجا دو مرد را دید که با یکدیگر نزاع می‌کردند؛ یکی از آنان از بنی اسرائیل و از پیروان موسی بود و دیگری قبطی و از دشمنان او. مردی که پیرو موسی بود، موسی را به یاری فراخواند و موسی با مشتتی گره کرده بر آن قبطی کوبید و او را هلاک کرد. سپس گفت: نزاع شما کاری شیطانی بود؛ بی‌تردید شیطان دشمنی گمراه‌کننده با عداوتی آشکار است (قصص: ۱۵).

پس از آنکه خداوند به حضرت موسی علیه السلام دستور داد برای هدایت بنی اسرائیل به کاخ فرعون برود، حضرت موسی علیه السلام با اشاره به این ماجرا گفت: «وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ»؛ آنان بر من ادعای جرم دارند و می‌ترسم مرا بکشند (شعراء: ۱۴). همچنین زمانی که به کاخ فرعون رسید و فرعون ماجرای قتل قبطی را یادآور شد، حضرت موسی علیه السلام در پاسخ فرمود: «فَعَلَّيْهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ»؛ آن هنگام که چنین کردم، از گمراهان بودم (شعراء: ۲۰).

ظاهر همه این آیات نشان می‌دهد حضرت موسی علیه السلام گناهکار است.

پاسخ اشکال: براساس احادیث امامان شیعه، کشتن آن فرد قبطی به دستور خداوند بوده است. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۸۰) فرد قبطی قصد کشتن آن فرد ضعیف را داشت و آن حضرت می‌بایست از او دفاع می‌کرد. سپس از مصر گریخت تا حکومت فرعون آن حضرت را به قتل نرساند. حضرت موسی علیه السلام خود به این مسئله اشاره می‌کند و می‌فرماید: آنان گمان می‌کنند من گناهکارم؛ درحالی که در حقیقت این‌گونه نیست. همچنین هنگامی که فرعون این ماجرا را یادآور می‌شود، حضرت موسی علیه السلام از باب مماشات می‌فرماید: به فرض که من در کشتن آن فرد قبطی گناهکار باشم، الآن با دلایل محکم از سوی خدا برای هدایت شما آمده‌ام؛ بنابراین این ماجرا دلیلی برای گناهکار بودن حضرت موسی علیه السلام نیست.

در مقاله «ترک‌اولی» (ص: ۴۴) عمل حضرت موسی علیه السلام را با استناد به سخن یکی از متکلمین (فاضل مقداد، ۱۳۴۲ق، ص ۲۷۴-۲۷۵) این عمل را ترک‌اولی دانسته و علت ترک‌اولی را در این می‌داند که موسی علیه السلام چون قبل از فرمان الهی عمل کرد و منتظر امر خداوند به قتل وی نشد، پس ترک‌اولی کرد!

در جواب به چند نکته می‌توان اشاره کرد: اولاً؛ در ترجمه‌ای که صاحب مقاله مذکور از آیه ارائه کرده‌اند اشتباهی صورت گرفته است که البته خیلی مهم نیست. ثانیاً؛ آنچه از روایات برمی‌آید و تصریح شده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۸۰) حضرت موسی علیه السلام به امر پروردگار این کار را کرده است و اصلاً ترک‌اولی به وجود نمی‌آید.

آیا تمسک به سخن یکی از متکلمان بهتر است و نتیجه‌ای بگیریم که ترک‌اولی شده و ترک‌اولی را به گونه‌ای تعریف کنیم که اشکال به عصمت وارد شود یا به روایتی تمسک کنیم که اصلاً مجال استفاده از ترک‌اولی پیش نیاید؟!

شبهه و جواب گناه حضرت یوسف علیه السلام

در مورد حضرت یوسف نیز ظاهر برخی آیات قرآن دلالت بر گناه حضرتش می‌کند. «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» (یوسف: ۴۲) آنگاه یوسف از رفیقی که اهل نجاتش یافت درخواست کرد که مرا نزد پادشاه یاد کن در آن حال شیطان یاد خدا را از نظرش ببرد و بدین سبب در زندان چندین سال محبوس بماند.

از ظاهر آیه چنین به دست می‌آید که یوسف علیه السلام به خاطر اینکه از یاد پروردگارش غافل و متوسل به کسی شد که از زندان آزاد شد درحالی که باید به خدای خودش متوسل می‌شد. در مقاله مذکور نیز چنین از آیه برداشت کرده است که یوسف علیه السلام چون غیر خدا را وکیل قرار داده است خدایش را خوش نیامد و او را به خاطر این ترک‌اولی مدتی در زندان نگه داشت.

درحالی که معنی آیه هم از نظر اعتقادی و هم از نظر ادبیات عرب چیزی غیر از ظاهری است که برداشت شده است. معنی آیه: وگفت یوسف به کسی که نجات پیدا می‌کرد مرا پیش پادشاه یادکن (و بگو که جوان بی‌گناه در زندان است) شیطان باعث شد او (شخص آزاد شده) فراموش کند که یوسف به او چه گفته است. این امر باعث شد یوسف در زندان حدود هفت سال بماند. اگر کسی اعتقادش عصمت انبیا باشد، قطعاً آیه را این چنین ترجمه می‌کند و این ترجمه با ادبیات عرب نیز سازگار و صحیح می‌باشد؛ چراکه الضمیر یرجع الی الاقرب یعنی باید ضمیر «ه» در کلمه فأنساه الشیطان به «کاف» که نزدیک‌تر است برگردد و نه به «می» در اذکرنی که منظور یوسف است برگردد؛ یعنی شیطان باعث شد آن آقای که یوسف به او گفته بود مرا یاد کن، یادش برود و وقتی یادش بیاید که پادشاه پس از هفت سال خوابی دید، آنگاه یادش آمد که یوسف به او چه گفته بود. بله سؤالی که به ذهن می‌آید این است که چرا شیطان نمی‌خواست یوسف آزاد شود؟ شاید به خاطر این بود که می‌دانست یوسف اگر آزاد باشد دین مصریان را عوض خواهد کرد و این چنین هم شد و این امر ناخوشایند شیطان بود. اما از آنجا که خداوند خیر الماکرین است یوسف را طی فرایندی هفت ساله در زندان نگه داشت تا یوسف یارانی موحد تربیت کند که در مأموریت

عظیم (عوض کردن دین مصریان) وی را کمک کنند. در مقاله مذکور (ص: ۴۴) این امر را ترک‌اولی دانسته و از آنجا که ترک‌اولی را ترک امری مستحسن می‌داند، این امر را بر انبیا جایز نمی‌داند و ترک‌اولی را با ادله عقلی هماهنگ نمی‌داند.

همان‌طور که ملاحظه شد در این امر هیچ ترک اولایی دیده نمی‌شود؛ چراکه اگر کمک خواستن از دیگران با فراموشی خداوند باشد و فراموشی خداوند گناه و شرک باشد، اطلاق ترک‌اولی بر این امر صحیح نیست و اگر کمک از دیگران بدون فراموشی خداوند یک امری است که سنت الهی بر آن استوار است، و خلاف آن برخلاف سنت الهی است و هرگز انبیا برخلاف سنت الهی عمل نمی‌کنند؛ این امر نه تنها ترک‌اولی نیست، بلکه یکی از سنت‌های خدا به حساب می‌آید؛ به عبارت دیگر سنت الهی این است که در حل مشکلات به سراغ وسیله رفته و با وسیله مشکل را حل کنند بدون اینکه این امر را شرک بدانیم؛ پس کمک از غیر خدا در عین توجه به خدا امری توحیدی است و هیچ منافاتی با توحید نداشته و آیه نیز اشاره‌ای به ترک‌اولی ندارد بلکه یوسف علیه السلام نیز به سنت الهی عمل کرده است. همان‌طور که بیان شد، این یوسف نبود که یاد ربّ خویش را فراموش کرد؛ بلکه آن فرد زندانی بود که فراموش کرد نزد ربّ خویش از یوسف یاد کند.

شبهه و جواب گناه حضرت ابراهیم علیه السلام

یکی از اشکالاتی که درباره معصوم بودن پیامبران مطرح می‌شود، داستان حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ زیرا زمانی که مردم بابل قصد داشتند برای شرکت در مراسم جشن از شهر بیرون روند، حضرت ابراهیم علیه السلام بهانه آورد که بیمار است و در شهر ماند؛ «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» (صافات: ۸۹) درحالی که در آن هنگام بیمار نبود. همچنین پس از شکستن بت‌ها، تبر را بر دوش بت بزرگ گذاشت و وقتی مردم به او اعتراض کردند که چرا بت‌ها را شکسته‌ای؟ پاسخ داد: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»؛ این کار را بت بزرگ انجام داده است! از بت‌ها بپرسید، اگر توانایی پاسخ دادن دارند (انبیا: ۶۳).

با توجه به نکاتی که بیان خواهد شد، پاسخ این اشکال‌ها روشن می‌شود. معنای

سخن حضرت ابراهیم علیه السلام این است که انسان برای رسیدن به مصلحتی، به گونه‌ای سخن بگوید که مفهوم مشخصی دارد، اما مقصود دیگری از آن مورد نظر او باشد. مثلاً اگر کسی بگوید: «اِنِّی سَقِیْمٌ»، ظاهر این سخن آن است که او اکنون بیمار است؛ درحالی که منظورش می‌تواند این باشد که در آینده بیمار خواهم شد؛ (حویزی، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۴۰۸) همان گونه که قرآن کریم خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ حتماً تو خواهی مرد و آنها هم خواهند مرد. (زمر: ۳۰) درحالی که هنگام نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود. از طرفی بنا بر برخی روایات حضرت ابراهیم علیه السلام با توجه به علم نجوم، از جریان کربلا اطلاع یافت، آن گاه یک بغض و گرفتگی روحی برای وی حاصل شد، لذا به قوم خود فرمود «انی سَقِیْمٌ» (کلینی، ۱۳۸۷، ص ۴۶۵).

درباره ماجرای شکستن بت‌ها نیز باید گفت: حضرت ابراهیم علیه السلام شکسته شدن بت‌ها توسط بت بزرگ را به امری محال مشروط کرده‌اند. ایشان شکستن بت‌ها توسط بت بزرگ را مشروط به سخن گفتن بت‌ها کرد و فرمود: اگر بت سخن بگوید، بت بزرگ می‌تواند دیگر بت‌ها را بشکند.

شبهه و جواب گناه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

الف) شبهه ذنب پیامبر صلی الله علیه و آله

در ابتدای سوره فتح، خداوند فرموده است: یکی از نتایج فتح مکه این است که خداوند گناهان گذشته و آینده پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌بخشد: «اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ»؛ ما پیروزی آشکاری را برای تو مهیا ساختیم تا آنچه در گذشته و آینده تو بود ببوشاند (فتح: ۱).

در این آیه، نسبت گناه در گذشته و آینده به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده است.

در پاسخ به این اشکال باید گفت: در لغت عرب، واژه «ذنب» به معنای نتیجه و دنباله کار است؛ از آن رو به گناه، ذنب گفته می‌شود که نتیجه کار انسان است؛ پس معنای آیه چنین می‌شود: ای پیامبر! ما فتح مکه را به تو دادیم تا امت (دنباله تو) به سبب شرکت در مراسم حج بخشیده شوند (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۷، ص ۷۶-۸۹ و ج ۶۸، ص ۲۴) و به سبب طلب غفران برای امت پیشین تو، آنها نیز بخشیده شوند.

پاسخ دیگر: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از فتح مکه، کارهایی انجام داد که برخی از آنها - مثل بی‌احترامی به بت‌ها - مشرکان را ناراحت کرده بود همان‌طور که در صلح حدیبیه اتفاقاتی افتاد که بعضی از مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شدند. [۶] در نتیجه برخی در ذهنشان پیامبر صلی الله علیه و آله را گناه کار می‌دانستند. خداوند در این آیات می‌فرماید: با فتح مکه، همه نتایج کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله که باعث ناراحتی افراد مختلف شده بود، از بین می‌رود و اسلام در اوج قرار می‌گیرد؛ بنابراین این آیات ارتباطی با گناهکار بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد؛ به عبارت دیگر، با فتح مکه، بساط شرک و بت‌پرستی برچیده شد و کسانی که برای احترام نگذاشتن پیامبر صلی الله علیه و آله به بت‌ها، او را گناهکار می‌شمارند و همچنین افرادی که گمان می‌کردند در صلح حدیبیه خداوند پیامبرش را یاری نکرد و در رسالت او شک کردند، حال که فتح مکه محقق شد، تمام گناهی که در ذهنشان نسبت به پیامبر بود، پاک شد.

ب) شبهه ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زینب

زید بن حارثه پسر خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پیش از اسلام در میان اعراب پسر خوانده، حکم پسر واقعی را داشت؛ مثلاً همان‌طور که پسر واقعی از پدر ارث می‌برد یا ازدواج پدر با همسر مطلقه پسر واقعی حرام بود، درباره پسر خوانده نیز همین احکام جاری می‌شد؛ در حالی که تفاوت این دو بسیار است و نمی‌توان پسر واقعی را که از ریشه پدر است، با پسر خوانده مقایسه نمود.

زینب بنت جحش (دختر عمه پیامبر) که از طایفه بنی‌هاشم بود، با زید (پسر خوانده پیامبر) ازدواج کرد؛ ولی پس از مدت کوتاهی کار آنها به طلاق کشید. سپس از سوی خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور رسید که برای از بین بردن قانون پسر خواندگی، خود با زینب ازدواج کند. هر چند سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور خدا عمل کرد و با زینب ازدواج کرد، ولی پیش از انجام این کار، از اعتراض منافقان بیم داشت؛ به همین دلیل آیه ۳۷ سوره احزاب نازل شد:

«وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا...» به یادآور زمانی را که به کسی که خدا به او نعمت داده بود و تو نیز به او

نعمت داده بودی، گفتم: همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز و در دل چیزی را پنهان می‌کردی که خدا آن را آشکار کرد و از مردم می‌ترسیدی، درحالی‌که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا شد) ما او را به همسری تو درآوردیم تا برای مؤمنان مشکلی در ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان، پس از طلاق نباشد (احزاب: ۳۷).

بنابر ظاهر این آیه، پیامبر ﷺ از مردم می‌ترسید و این نشان می‌دهد که ایشان به دستور الهی عمل نمی‌کرده و گناهکار بوده است.

در پاسخ به این اشکال نیز باید گفت: این آیه در صدد مدح پیامبر ﷺ است، نه توبیخ ایشان؛ زیرا پیامبر اسلام ﷺ تلاش بسیاری برای هدایت مردم داشت و در این راه، جان‌فشانی بسیار کرد. از سوی دیگر، پافشاری اعراب بر سنت‌های غلط جاهلی - که برابر دانستن پسر و پسرخوانده یکی از آنها بود - باعث می‌شد بعضی از تازه مسلمانان، اسلام را رها کنند و مرتد شوند. پیامبر اکرم ﷺ از این موضوع نگران بود و خداوند در پاسخ این نگرانی می‌فرماید: بیان کردن حکم الهی، ارزش و مصلحت بیشتری نسبت به مرتد شدن عده‌ای از مسلمانان دارد؛ بنابراین این آیه هرگز به معنای ترسیدن پیامبر ﷺ از اعراب و زیر پا گذاشتن فرمان الهی نیست.

با توجه به بیان‌هایی که در جوابگویی به شبهات ملاحظه شد دریافت می‌شود که در پاسخگویی به شبهات اولاً؛ با توجه به برداشت عقل و برهین عصمت هرگز از ظاهر آیات نمی‌توان چنین برداشت کرد که انبیا معصوم نیستند؛ چراکه لازمه ادله عقلی بر عصمت، تأویل و یا تفسیر آیات منافی عصمت است. ثانیاً؛ از آنجا که القرآن یفسر بعضه بعضاً، توجه به آیات دیگر برای رفع تنافی بسیار مهم است. ثالثاً؛ اینکه بهترین مفسر قرآن من خوطب به است؛ پس توجه به مصادری چون اهل بیت علیهم‌السلام در رفع چنین تهافت‌هایی ضروری است. از آنجا که در این مقاله قصد ارائه روشی برای پاسخگویی به رفع تهافت بین ظاهر آیات و ادله عقلی عصمت است، به همین مقدار بسنده کرده و موارد مشابه را به کتب مربوطه از جمله کتاب ارزشمند عصمة الانبیاء و القرآن الکریم نوشته آیت‌الله جعفر سبحانی تبریزی ارجاع می‌دهیم.

جمع بندی

پس از اثبات عصمت انبیا با ادله عقلی و نقلی و اینکه دلیل اعتماد قابلیت اثبات تمام مصادیق ادعایی شیعه را داراست؛ نیازی به استناد به ترک‌اولی نیست گرچه ترک‌اولی به معنی صحیح آن می‌تواند برای توضیح و تفسیر برخی آیات استفاده شود. در این مقاله روشن شد علاوه بر ارائه روش صحیح در جواب‌دهی به تعارض بین ادله عقلی و ظاهر آیات؛ به بررسی مقاله «نقد و بررسی راهکار «ترک‌اولی» در توجیه خطاهای انبیا نوشته حسین اترک» پرداخته و اشکال ایشان بر کارآیی فرضیه ترک‌اولی را ناکافی دانسته و در ضمن رفع تنافی ترک‌اولی به معنی ذکر شده در آن مقاله را صحیح نمی‌داند. در برخی از موارد در رفع تناقض اگر به روایات اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه شود نیازی به استفاده از ترک‌اولی نیست و اگر هم در برخی آیات از راهکار ترک‌اولی استفاده می‌شود نویسنده محترم معنی ترک‌اولی را به معنی ترک ارجح و یا ارتکاب قبیح دانسته‌اند که صحیح به نظر نمی‌رسد؛ اما اگر به معنی صحیح ترک‌اولی توجه شود که در مورد حضرت آدم علیه‌السلام به معنی گناه تکوینی است و در مورد حضرت یوسف علیه‌السلام اصلاً ترک‌اولی نیست و در مورد حضرت موسی علیه‌السلام طبق روایات کار وی به خدا استناد داده می‌شود و اساساً ترک‌اولی پدید نمی‌آید، در نتیجه همه اشکالات برطرف می‌شود.



پی‌نوشت

- [۱]. آیات زیادی دلالت بر عصمت انبیا دارد از جمله (انعام: ۸۷؛ زمر: ۳۷؛ یس: ۶۲).
- [۲]. و آنان را از آن مقام که داشتند، بیرون آورد.
- [۳]. امام خمینی رحمته الله علیه در این باره می‌فرماید: «... ولی وقوع در عالم طبیعت خود حظاً طبیعی است و التذاذ قهری که در ملک حاصل می‌شد، برای آنها ولو به مقدار خیلی کم هم باشد، اسباب حجاب بوده؛ چنانچه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که می‌فرمود: «لیغان علی قلبی و انی لأستغفر الله فی کلّ یوم سبعین مرّة...» و شاید خطیئه حضرت آدم ابو البشر، همین توجه قهری به تدبیر ملک و احتیاج قهری به گندم و سایر امور طبیعی بوده و این از برای اولیای خدا و مجذوبین خطیئه است و اگر به آن جذبه الهیه حضرت آدم می‌ماند و وارد در ملک نمی‌شد، این همه بساط رحمت در دنیا و آخرت بسط پیدا نمی‌کرد. (ر.ک: اربعین حدیث، ص ۱۲۲-۱۲۳؛ در شرح حدیث ششم؛ شرح دعای صباح، حاج ملاهادی سبزواری، ج ۲، ص ۱۲۲).
- [۴]. برای مطالعه بیشتر و توضیح تمام آیات در خصوص حضرت آدم علیه السلام (ر.ک: غلامعلی سنجرى، درسنامه عقاید، قم: سفیر هدایت، ۱۳۹۵).
- [۵]. به طرفداران فرعون که دشمن حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل بودند، قبطی گفته می‌شد (موسوی همدانی، [بی‌تا]، ص ۲۲).
- [۶]. در سؤال سال ششم هجری، رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت برای انجام اعمال عمره، به مکه سفر کند. ایشان برای آنکه به اعراب ثابت نماید تنها قصد انجام عمره دارد و برای جنگ به مکه نمی‌رود، به مسلمانان دستور داد بدون سلاح عازم سفر شوند. اما مشرکان قریش به مسلمانان اجازه ندادند وارد مکه شوند و در منطقه حدیبیه جلوی حرکت آنان را گرفتند. سرانجام پس از مذاکرات بسیار قرارداد صلحی تنظیم شد که براساس آن، مسلمانان تا ده سال با کفار قریش نمی‌جنگیدند و در عوض از سال آینده می‌توانستند آزادانه به مکه بروند و اعمال دینی خود را انجام دهند. پذیرفتن صلح برای مسلمانان که تا آن روز جز به

جنگیدن با مشرکان نمی‌اندیشیدند، بسیار سخت بود؛ علاوه بر اینکه آنان مجبور بودند آن سال بدون انجام دادن عمره به مدینه بازگردند؛ به همین دلیل بعضی از آنها با پیامبر ﷺ مخالفت کردند، ولی آن حضرت به سخنان آنان توجهی نکرد و پیمان صلح را منعقد نمود. حتی برخی از مسلمانان در حقانیت پیامبر ﷺ شک کردند؛ چراکه خیال می‌کردند اگر پیامبر ﷺ از جانب خداست، پس چرا خداوند به ایشان کمک نمی‌کند و پیامبرش را یاری نمی‌کند؟ از این رو عمر گفت: «ما شککت کشکی فی یوم الحدیبیة»؛ در طول عمرم مثل صلح حدیبیه به پیامبر ﷺ شک نکرده بودم. در کتب اهل سنت سخن عمر به این شکل بیان شده است: «والله ما شککت منذ اسلمت إلا یومئذ...» (تمیمی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱ ص ۲۲۴؛ طبرانی، ۱۴۰۶ق، ج ۲۰، ص ۱۴؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۷۸) همچنین در کتب شیعه این عبارت آورده شده است (سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۴۴۳).

فهرست منابع

۱. ابن فارس، ابوالحسن احمد بن زكريا، معجم مقاييس اللغة، مصر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي و اولاده، ۱۳۹۱ق.
۲. ابن منظور، ابوالفضل، جمال الدين محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دارالفكر، ۱۳۷۵ق.
۳. ايجى، عضدالدين ميرسيدشريف، شرح المواقف، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۹ق.
۴. بيهقى، احمد بن حسين، السنن الكبرى، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۲۴ق.
۵. تميمى، محمد بن حبان، صحيح ابن حبان، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ق.
۶. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، مصر: دارالكتاب العربى، ۱۹۸۶م.
۷. حاكم نيشابورى، ابو عبدالله، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: يوسف عبدالرحمن المرعشلى، بيروت: [بى نا]، [بى تا].
۸. حسيني تهرانى، سيدهاشم، توضيح المراد، تهران: مفيد، ۱۳۶۵.
۹. حويزى، عبدعلى بن جمعه، نور الثقلين، قم: اسماعيليان، ۱۴۱۵ق.
۱۰. سبحانى تبريزى، جعفر، عصمة الانبياء فى القرآن الكريم، قم: مؤسسۀ امام صادق عليه السلام، ۱۴۲۰ق.
۱۱. _____ منشور جاويد، قم: مؤسسۀ امام صادق عليه السلام، ۱۳۸۳.
۱۲. سيدمرتضى، ابوالقاسم على بن حسين شريف موسوى، (علم الهدى، شريف مرتضى) رسائل الشريف المرتضى، قم: دارالقرآن، ۱۴۰۵ق.
۱۳. سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر، الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، قم: كتابخانه عمومي حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى، ۱۴۰۴ق.
۱۴. شبر، عبدالله، حق اليقين فى معرفه اصول الدين، قم: انوار الهدى، ۱۴۲۴ق؛
۱۵. شيخ طوسى، خواجه نصيرالدين محمد بن حسن، تلخيص المحصل، رسالة الإمامة، بيروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
۱۶. _____، تلخيص المحصل، تهران، مؤسسۀ مطالعات اسلامى مك گيل، ۱۳۵۹.

۱۷. شیخ مفید، محمد بن محمد، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الكبير*، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
۲۰. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرين*، تهران: المكتبة المرتضوية، ۱۳۷۵.
۲۱. علامه حلی، ابومنصور حسن بن یوسف، *الباب الحادی عشر*، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵.
۲۲. فخررازی، محمد بن عمر، *محصل افکار المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحكماء و المتکلمین*، مصر: مكتبة الکلیات الأزهریه، [بی تا].
۲۳. فراهیدی، ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد، *کتاب العین*، بیروت: منشورات الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، قم: مؤسسه علمی فرهنگي، دارالحدیث، ۱۳۸۷.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام*، چاپ سوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، *پیام قرآن*، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۸۶.
۲۷. _____، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴.
۲۸. همدانی معتزلی، قاضی عبدالجبار بن احمد، *متشابه القرآن*، قاهره: مكتبة دارالتراث، [بی تا].